

استالینیزم و تروتسکیزم

در بخش «دانش مبارزه طبقاتی»، مقاله ای «در باره ی آلترناتیو سوسیالیستی»، نوشته رفیق ع. ناصر، مندرج در «کارگر سوسیالیست» شماره ی ۴۰ (بهمن ۱۳۷۵)، اشاره شده است که "مارکسیسم با هر پسوندی که به دنبال آن بیاید، در جامعه طبقاتی، «دانش مبارزه طبقاتی» است." و یا کمی پایین تر تأکید شده که "مارکسیسم به عنوان «دانش مبارزه طبقاتی» با پسوندهای لنینیسم، تروتسکیسم، مائونیسم، استالینیسم... در حرکت عمومی خود ذاتاً انقلابی است."

ما با نویسنده مبنی بر اینکه استالینیزم (و مائونیسم که ماهیتاً نیز همان استالی است)، "دانش مبارزه طبقاتی" و یا "در حرکت عمومی" آن "ذاتاً انقلابی" بوده و هست، توافق نداریم. یک پارچه کردن «ایزم»ها و همه را «انقلابی» لقب دادن (حتی "در حرکت عمومی خود") متأسفانه نشانگر نادیده گرفتن تجارب، درس های انقلاب ها و ضدانقلاب ها در قرن اخیر است. زیرا که در قرن گذشته پیروزی ضدانقلاب ها تنها توسط سرمایه داری و جریان های راست صورت پذیرفته که یکی از عوامل اصلی آن سازش ها و خیانت های گرایش های «چپ» در عرصه جهانی بوده است. بدون تردید تغییر تناسب قوا پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به نفع امپریالیزم، به علت خیانت های «استالینیزم» در سطح جهانی بوده است.

در قرن گذشته مخالفان جنبش کارگری موضوعی نظیر اینکه «استالینیزم ادامه لنینیزم» است و یا «تروتسکیزم آن روی سکه استالینیزم» است گرفته اند. این «ایزم»ها محصول ۸۰ سال مبارزه طبقاتی و تکامل تنوریک در درون جنبش کارگری بوده است. مخدوش کردن آن به هیچ وجه کمکی به روشن کردن مسائل جنبش کارگری و انتقال تجارب به نسل جوان، نخواهد کرد.

برخی می گویند که پس از دوره ی مارکس، تکامل نظری جنبش کارگری به کجراه رفته و کلیه این «ایزم»ها مسبب شکست های جنبش کارگری بوده اند. این نظریه محققاً نادرست است. زیرا اولاً، در زمان خود مارکس نیز انحرافات از درون خود مارکسیست ها ظهور کرد.

نظریات سوسیال دمکراسی در اوایل قرن بیستم نیز متکی بر «مارکسیزم» بوده است. اما از همان جنبش، مرتدانی مانند کائوتسکی و برنشتین ظهور کردند که کلیه دستاوردهای جنبش کمونیستی را در مقابل سرمایه داری مصالحه کردند^۱.

آیا می توان اذعان داشت که «سوسیال دمکراسی» نیز از آنجایی که ریشه در مارکسیزم داشته، «دانش مبارزه طبقاتی» است؟ و یا «در حرکت عمومی خود ذاتاً انقلابی است»؟^۲ به هیچ وجه! امروز سوسیال دمکراسی و رفرمیزم (با پایه کارگری آن) چیزی جز ضدانقلاب نیست که به مثابه حربه ای در دست سرمایه داری برای وارد آوردن ضربه به جنبش کارگری استفاده شده است.

در قرن اخیر نیز «استالینیزم» همان نقش را ایفا کرده است در «عمل» و «نظر» نقش ضدانقلابی ایفا کرده است. «لنینیزم» و «تروتسکیزم» با وجود ایرادها و اشکالات آن، در گرایش انقلابی باقی ماندند. آیا جبهه گیری بین این دو به مفهوم «بت سازی» و «خشک مغزی» است؟ ابداً!

باید توجه داشت که در روند مبارزه طبقاتی، نظریات انحرافی از درون دیدگاه های موجود، ظاهر می گردند. طبقه کارگر نظریات و تنوری های موجود را در صحنه مبارزاتی به آزمون گذاشته و بهترین را که در تطابق با پیشبرد مبارزه است جذب و سایر عقاید را دفع می کند. در غیر این صورت حرکت های آن طبقه محکوم به شکست است. تنها از طریق تلاشی یکی از دو قطب است که نظریات نوین انقلابی

^۱ - رجوع شود به مقاله «نوآوری یا اصلاح گرایی»، دیدگاه سوسیالیزم انقلابی شماره ۲،

فوریه ۱۹۹۵.

در سطح عالی تری) ظاهر می‌گردد. «تز» و «آنتی تز» با هم نمی‌توانند به «سانتز» برسند! یکی از دو قطب باید نابود گردد.

مگر جبهه گیری بین عقاید «مارکس» و «باکونین» در بین الملل اول، خشک مغزی بود؟ انقلابیون در آن دوره در جبهه مارکس قرار گرفتند و نظریات آنارشیستی باکونین را مردود اعلام کردند. در عمل نظریات مارکس صحت خود را به اثبات رساند.

در دوره ی «بین الملل» اول هم «مارکسیزم» و هم «آنارشیزم» نمی‌توانستند در یک جبهه قرار گیرند. نهایتاً یکی دیگری را نفی کرد. همچنین در دوره ی «بین الملل دوم» بین نظریات «لنین» و «کانوتسکی» نمی‌توانست آشتی به وجود آید. تنها یکی از آنها رسالت انقلاب داشت. در دوره ی «بین الملل سوم» نیز بین عقاید «تروتسکی» و «استالین» یکی «انقلابی» بود. اولی به تداوم نظریات انقلابی نایل آمد (با وجود ایرادها و اشکالات) و دیگری به جبهه ضدانقلاب پیوست (تا جایی که نتیجه آن امروزه مشهود شده است). این دو را نمی‌توان در یک مقوله گنجانده و هر دو نظریات را «دانش مبارزه طبقاتی» معرفی کرد. زیرا که «دانش مبارزه طبقاتی» بیش از هر چیز نظریات انقلابی طبقه کارگر را در راستای تدارک انقلاب سوسیالیستی آماده می‌کند. آن «دانش»، در جهت حل تضاد بین «کار» و «سرمایه» عمل می‌کند. «استالینیزم» ضد این روند را انجام داده و نه تنها در «ذات انقلابی» نبوده که ذاتاً ضدانقلابی است!

بیشتر توضیح می‌دهیم.

استالینیزم به مثابه یک نظریه ضدانقلابی

برخلاف نظر رفیق ع. ناصر که پدیده های مختلف تاریخی (یا «ایزم»ها) را "در حرکت عمومی خود ذاتاً انقلابی" می‌پندارد، برخی از مغرضان، با استفاده از همینگونه استدلال‌ها می‌گویند که «استالینیزم» در تداوم «بلشویزم» بوده است. آنان

نتیجه گیری می کنند که پس، کل «بلشویزم» همانند «استالینیزم»، ضدانقلابی است. اینگونه ایرادها نشانگر عدم درک صحیح از انحطاط جامعه شوروی و ظهور پدیده «استالینیزم» و اصولاً عدم فهم انقلاب روسیه است. تروتسکی در مقابل بحث های مغرضان دوره ی خود چنین می گوید: "محققاً استالینیزم، اگر چه نه منطقی مع الوصف دیالکتیک وار، «در دامن بلشویزم رشد کرد»؛ نه در جهت تأیید انقلابی بلکه به منزله نفی ترمیدوری آن. ماهیت این دو به هیچ وجه یکسان نیست"^۲.

استالینیزم در واقع حاصل انحطاط دولت شوروی بوده و نه تکامل منطقی آن. در واقع اگر انقلاب به انحطاط کشیده نمی شد، برای تکامل دانش سوسیالیستی، نیازی به درس گیری از استالینیزم نمی بود. پیروزی نهایی انقلاب اکتبر دانش سوسیالیستی را برای جنبش کارگری به ارمغان می آورد. علت عینی پیدایش استالینیزم شکست موج انقلاب در اروپا پس از جنگ جهانی اول، عقب افتادگی عمومی اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در شوروی، کشته شدن نیروی عظیمی از مردم زحمتکش در جنگ داخلی بود. تأثیر تداوم جنگ داخلی روسیه و از میان رفتن بهترین عناصر پیشروی کارگری، به تدریج منجر به از میان رفتن شوراهای نیز گشت. باقیمانده عناصر فعال و انقلابی شورایی نیز رفته رفته توسط قشر بورکرات که آنان را خطری در مقابل خود می دید، از بین برده شدند.

اینها همه تناسب نیروها در سطح جهانی را به سود «سرمایه» و زیان «کار» تغییر دادند. اضافه بر این در درون طبقه کارگر گرایش «حفظ وضع موجود» وجود داشت و تنها تضمین از میان برداشتن آن «دمکراسی کارگری» بود. و از آنجا که دمکراسی کارگری با از میان رفتن رهبری انقلابی از میان رفت، بورکراسی بتدریج حاکم گشت. این امر بدون تردید دلیل اصلی انحطاط جامعه روسیه بود. پس از آن انقلاب های اروپایی که قرار بود گسترش انقلاب های جهانی را تضمین کند، شکست خوردند. به ویژه انقلاب آلمان، مجارستان و شوراهای کارگری ایتالیا، آلمان، هلند به

^۲ - «استالینیزم و بلشویزم»، ۲۹ اوت ۱۹۳۷.

علت فقدان یک حزب انقلابی- موقعیت های انقلابی را از دست دادند. اینها زمینه مادی برای نابودی دموکراسی کارگری در شوروی و رشد بورکراسی را فراهم آورد. استالینیزم از درون این انحطاط سربرون آورد و خود به مثابه عاملی ضدانقلابی به تسریع روند انحطاط دولت شوروی کمک رساند. متأسفانه قشر پیشروی کارگری تحت رهبری «اپوزیسیون چپ» قادر نشد که مقاومت لازم علیه رشد بورکراسی را انجام دهد (این خود تنها در شناخت وضعیت مادی عقب نشینی انقلاب جهانی قابل درک است).

چنین وضعیتی منجر به پیدایش و سپس استحکام قشری از درون جامعه شد. این قشر بخشاً از بازماندگان طبقات متوسط و مرفه جامعه سابق و کارگران دلسرد و ناامید بودند که به دور عده ای در درون حزب کمونیست گرد آمدند. بورکراسی به علت این وضعیت عینی توانست قدرت سیاسی را غصب کرده و نمایندگان شوراهای کارگری و دهقانی را از حکومت کنار گذارد.

پس از مرگ لنین، نخستین «دست آورد» نظری و تنوریک این فراشد تز «سوسیالیزم در یک کشور» بود. بورکراسی متکی بر این تز چشم انداز انقلاب جهانی (بنیاد نظریات مارکس، لنین و تروتسکی) را به کناری پرتاب کرد و از گسترش انقلاب در آسیا و اروپا جلوگیری به عمل آورد. همه تحت لوای «حفظ وضعیت موجود» و از طریق سازش با بورژوازی سایر کشورها. نقش حزب های کمونیست در سراسر جهان، تحت کنترل حزب کمونیست شوروی، به جای رهبری مبارزه طبقاتی و سرنگونی رژیم های سرمایه داری، اعمال فشار بر بورژوازی در راستای "جلوگیری از حمله به شوروی" شد. کمینترن (بین الملل سوم) که به منظور سازماندهی انقلاب سوسیالیستی جهانی تشکیل شده بود، پس از لنین، به ابزار دیپلماسی خارجی بورکراسی استالینیستی تبدیل شد (در ایران این ابزار خود را به شکل «حزب توده» به نمایش گذاشت).

استالین- بوخارین، پس از مرگ لنین با احیای نظریه منشویک ها (که انقلاب روسیه را بورژوازی ارزیابی می کردند و سهم مستقلی برای پرولتاریا قابل نبودند)، بنیاد مارکسیستی انقلاب سوسیالیستی را درهم ریختند و تز جدیدی برای کشورهای «جهان سوم» اختراع کردند. بنابر این نظریه، «مرحله اول انقلاب» در این جوامع انقلاب بورژوازی ارزیابی شد، که پرولتاریا بایستی با قشرهایی از بورژوازی «بومی»، علیه استبداد، ائتلاف طبقاتی کند. و در مرحله دوم (که به زمانی نامعلوم موکول شده بود) انقلاب کارگری (سوسیالیستی) می توانست شکل گیرد. این تز به سیاست رسمی کمینترن دوره ی استالین تبدیل شد و منجر به شکست بسیاری از انقلاب ها گشت.

این تزها هیچ ربطی به مارکسیزم نداشته و تحت هیچ وضعیتی نمی توانند «دانش مبارزه طبقاتی» معرفی شوند. اینها به هیچ وجه "در حرکت عمومی خود ذاتاً انقلابی" نیستند. درست برعکس اینها تزهای «ذاتاً ضدانقلابی» بوده و هستند. جنبش کارگری در سطح جهانی بهای سنگینی برای اعمال این تزها پرداخت کرده است. هر یک از اینها در مقاطع مختلف نه تنها طبقه کارگر را رهنمود نداده که دست های بورژوازی را برای تهاجم های بعدی باز گذاشته است.^۲

تروتسکیزم چیست؟

«تروتسکیزم» که توسط دستگاه دروغ پردازی مسکو سال ها به عنوان «جاسوس امپریالیزم»، «جاسوس فاشیزم»، «اپورتونیسیم چپ»، «ضدانقلابی» و غیره معرفی شده بود، اکنون پس از فروپاشی شوروی و بی آبرویی طرفداران مسکو و پکن، دیگر چنین مطرح نمی شود.

^۲ - رجوع شود به «بین الملل سوم پس از لنین»، لنون تروتسکی، بازتکثیر از نشر کارگری سوسیالیستی.

استالینیست‌ها این خزعبلات را، بدون تأمل و تعمق و حتی آشنایی ابتدایی با نظریات تروتسکی طوطی وار تا همین اواخر تکرار می‌کردند. از سوی دیگر، سانتریست‌های خرده بورژوازی ضدکمونیست نیز این اختلاف‌ها را پیراهن عثمان کرده تا «تروتسکیزم را آبروی سکه استالینیزم» و یا «خطری برای جنبش مارکسیستی ایران» جلوه دهند. حنای دست اینها نیز رنگ خود را باخته است! زیرا که همگی خود به جبهه بورژوازی پیوسته‌اند. استالینیست‌های «سوسیال دمکرات» شده نیز دیگر چیزی در چننه در مقابل تروتسکیزم ندارند. تاریخ چند دهه گذشته ثابت کرد که نظریات تروتسکیزم در عمل منطبق‌تر به واقعیت‌های جنبش کارگری جهانی بوده است (صرف نظر از اشتباهات و یا انحرافات برخی از سازمان‌های تروتسکیستی- بعداً به این موضوع خواهیم پرداخت). تاریخ نشان داد که طرفداران این نظریه در چند دهه گذشته در عمل در صف مقدم جنبش کارگری، دانشجویی، زنان و کلیه ملل تحت ستم قرار گرفته و در سطح نظری تنها گرایشی است که حامل سنت‌های انقلابی مارکسیزم را به درون جنبش کارگری برده است. کمتر کسی امروز در سطح جهانی خزعبلات سابق علیه نظریات تروتسکیستی را تکرار می‌کند (مگر مستحجرانی که در خواب عمیق طولانی بسر برده‌اند).

اما، وجه تمایز تروتسکیزم با سایر نظریات قرن اخیر در چه بوده است؟

اول، نظریه «انقلاب مداوم»

این نظریه همواره مورد تحریف آشکار «استالینیست»‌ها قرار گرفته است. به زعم آنها نظریه «انقلاب مداوم»^۴ یعنی اینکه "تا در تمام جهان انقلاب نشود، امکان پیروزی انقلاب در یک کشور امکان پذیر نیست"! این ارزیابی صحیح نیست. درست برعکس نظریه تروتسکی به صراحت امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در

^۴- رجوع شود به «انقلاب مداوم»، لنون تروتسکی، باز تکثیر از نشر کارگری

کشورهای عقب افتاده را طرح می کند. و با طرح و اثبات امکان پیروزی انقلاب کارگری (سوسیالیستی) است که به نتیجه انقلاب جهانی می رسد. نین و بلشویک ها نیز همواره بر این اعتقاد استوار بودند که انقلاب روسیه آغازگاه انقلاب جهانی است. و تنها در صورت پیروزی انقلاب های کارگری در اروپا است که انقلاب روسیه به نتیجه نهایی خواهد رسید. شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، تروتسکی را به جمع بندی نوینی رساند. او نشان داد که تکالیف دمکراتیک انقلاب را بورژوازی نمی تواند حل کند و آن برعهده تنها نیروی انقلابی جامعه، پرولتاریا، گذاشته می شود. تروتسکی متکی بر قانون «انکشاف ناموزون و مرکب» نشان داد که حل نهایی تکالیف دمکراتیک انقلاب در جوامع عقب افتاده از عهده بورژوازی «ملی» خارج است. صرفاً کارگران و متحدانشان (دهقانان فقیر، ملیت های تحت ستم، زنان) قادر به حل نه تنها تکالیف انقلاب بورژوایی که همچنین تکالیف انقلاب سوسیالیستی هستند.

تجربه انقلاب های مستعمراتی ثابت کرد که مبارزاتی که در محدوده ی حرکات علیه مالکین باقی مانده و قدرت را در دست بورژوازی «ملی» گذاشته و مناسبات سرمایه داری را حفظ کرده اند، این جوامع را همواره در وضعیت عقب مانده، بحرانی دائمی نگه داشته اند. تجربیات شکست های انقلاب ها در برزیل ۱۹۶۴، عراق ۱۹۵۹، اندونزی ۱۹۶۵، ایران ۱۹۵۳ و غیره که منجر به کشته شدن هزاران هزار کمونیست، کارگر و زحمتکش شد، متکی بر نظریات استالینیستی «انتلاف طبقاتی» بود. حتی «رادیکال ترین» رژیم، رژیم های ناسیونالیستی مانند ناصر در مصر و الجزایر محدودیت های ریشه ای در حل بحران جامعه داشتند. تجربه مبارزات مردم جهان طی قرن اخیر نشان داده است که تنها دو راه در مقابل آنها قرار گرفته است: عقب افتادگی و فلاکت یا سوسیالیزم، راه سومی وجود ندارد. نظریه «انقلاب مداوم» تروتسکی راه دوم را اثبات کرده است.

انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ایران بهترین آزمایش در راستای صحت نظریه «انقلاب مداوم» بود. اعتصاب عمومی کارگران و بزرگترین تظاهرات توده ای علیه سلطنت

متکی بر حمایت امپریالیزم آمریکا، بورکراسی مسکو و پکن و ارتش قوی و مجهز به پیشرفته ترین سلاح ها، درهم کوبیده شد. اما به علت نبود رهبری طبقه کارگر، این انقلاب شکست خورد. همچنین نقش سازمان های استالینیستی در شکست انقلاب نیز تعیین کننده بود.

دوم، تحلیل ماهیت طبقاتی دولت های بورکراتیزه

تروتسکیزم تنها گرایش در جنبش کارگری بود که از ابتدا به ناهنجاری های بورکراتیک در جامعه شوروی پی برده و با آن به مبارزه برخاست. ° انقلاب روسیه نخستین انقلاب سوسیالیستی در جهان بود. برای اولین بار در سرزمین پهناوری مانند روسیه با تعداد بیشماری ملیت های ستم دیده، طبقه کارگر با درجه عالی ای از سازماندهی، قدرت دولت بورژوایی را درهم کوبید؛ و به جای آن شوراهای کارگری، سرپازی و دهقانی تحت رهبری حزب بلشویک به قدرت رسید. اما به دلایلی که در بالا به آن اشاره شد، این انقلاب به کجراه رفت. تنها فردی که این انحراف را تحلیل کرد، تروتسکی بود. او نشان داد که در جامعه شوروی دموکراسی کارگری توسط استالینیزم مورد تهاجم قرار گرفت و نهایتاً نابود گشت. همچنین مبارزه با این انگل اجتماعی را در ابتدا «اپوزیسیون چپ» حزب بلشویک و سپس بین الملل چهارم به رهبری تروتسکی بدست گرفت. تروتسکی با طرح این نظریه، سهم ارزنده ای به مارکسیزم ادا کرد.

اما در مقابل این نظریه، تزه های بی ارتباطی استالینیستی مانند «اردوگاه سوسیالیزم» و ساختن سوسیالیزم (یا کمونیزم) در شوروی مطرح شد. تاریخ اثبات کرد که نظریات استالینیست ها از جامعه شوروی درست نبوده است و نظریات

°- رجوع شود به «انقلابی که به آن خیانت شد»، لنون تروتسکی، باز تکثیر از نشر

غیرعلمی و غیرمارکسیستی بوده اند. نظریات تروتسکیزم و استالینیزم در مورد شوروی از لحاظ کیفی با هم متفاوت اند، هر دوی آنها نمی توانند درست باشند.

سوم، برنامه انتقالی

عصر امپریالیزم، دوران احتضار سرمایه داری در سطح جهانی است. در این عصر توده های وسیعی به شکل متداوم وارد صحنه مبارزات روزمره حول مسایل مشخص خود می شوند. اما در عین حال اغلب مبارزات از چارچوب مبارزات روزمره فراتر رفته و مسأله شکل «حکومت آتی» را در دستور روز قرار می دهد. آنچه امر تسخیر قدرت توسط پرولتاریا را به تعویق انداخته، ناموزونی بین آمادگی وضعیت عینی و نبود یک رهبری انقلابی در سطح جهانی است.

در سطح ملی نیز نبود عامل ذهنی (رهبری پرولتاریا) امر تدارک انقلاب های سوسیالیستی را به تعویق انداخته است. در این جوامع (مانند ایران) وضعیت جنبش توده ای همواره انفجاری است. توده های کارگر، گرچه «دلیل» سرنگونی رژیم ها را احساس کرده اما تداوم و «انگیزه» کافی برای تدوین انقلاب ندارند. در این میان، اما پیشروان کارگری (رهبران عملی و طبیعی کارگران) دارای هم دلیل و هم انگیزه برای انقلابند. طغیان های غیرمترقبه توده ای در شهرها و محلات کارگری نشان دهنده حضور فعال این قشر در جامعه است. عدم تداوم و گسترش طغیان های توده ای، به علت نبود یک تشکیلات کارگری مسلح به برنامه انتقالی است. قشر پیشرو کارگران در غیاب چنین تشکیلاتی قادر به پیشبرد سیستماتیک مبارزات در راستای سرنگونی نخواهند بود. برنامه انتقالی بایستی توسط یک حزب انقلابی (پیوند پیشروی کارگری و پیشگام انقلابی) به درون طبقه کارگر انتقال یابد. حزب انقلابی با آغاز از آگاهی فعلی کارگران و طرح یک سلسله شعارهای انتقالی، پلی میان وضعیت فعلی و انقلاب سوسیالیستی ایجاد خواهد کرد. عبور از این پُل راه را برای آمادگی شرایط ذهنی توده ها هموار کرده و «انگیزه»، «دلایل» و «نتایج» کافی را در میان

آنان برای سرنگونی دولت سرمایه داری و ساختن جامعه سوسیالیستی بوجود خواهد آورد.

«برنامه انتقالی» تروتسکی، در مقابل برنامه های «حداقل» و «حداکثر» سوسیال دمکراسی و استالینیستی، ارائه داده شد. برنامه انتقالی با آغاز از نیازهای عینی مبارزه و سطح آگاهی فعلی توده های زحمتکش و کارگران، از طریق سازماندهی این مبارزات حول مطالباتی که منطبق با نیازهای آنهاست، و در تمامیت آن منجر به سرنگونی حاکمیت سرمایه داری می شود، راه غلبه بر این ناموزونی را نشان می دهد.

برنامه انتقالی همچنین مبارزات طبقاتی را در راستای کسب قدرت توسط پرولتاریا سازمان می دهد. این برنامه پس از کسب قدرت نیز مورد اجرا بایستی قرار گیرد، زیرا که برای تسهیل انتقال به سوسیالیزم طرح ریزی شده است.

برنامه انتقالی، برخلاف مواضع استالینیست ها، در تداوم مواضع بین الملل سوم (کمینترن - زمان حیات لنین) تکامل یافت. در تظاهرات کنگره سوم کمینترن (ژوئیه ۱۹۲۱) درباره تاکتیک ها چنین آمد.

"... احزاب کمونیست هیچگونه برنامه ی حداقل به منظور تقویت و بهبود ساختار در حال از هم پاشیدگی سرمایه داری ارائه نمی دهند. انهدام این ساختار هدفی است که رهنمون آنان است و رسالت فوری آنها باقی می ماند. ولی به منظور اجرای این رسالت احزاب کمونیست می باید خواست هائی را مطرح کنند که تحقق آن نیاز فوری و حیاتی طبقه کارگر باشد، و می باید برای خواست ها در مبارزات توده ای بجنگند، صرف نظر از اینکه آیا این خواست ها با اقتصاد بر مبنای سود طبقه سرمایه دار سازگار باشد یا نه.

"... اگر این خواست ها بر نیازی حیاتی توده های وسیع پرولتری منطبق باشند و اگر توده ها حس کنند که وجود آنها به تحقق این خواست ها بستگی دارد، آنگاه مبارزه برای این خواست ها نقطه شروع مبارزه برای کسب قدرت خواهد بود. به

جای برنامه‌ی حداقل رفرمیست‌ها و سانتریست‌ها، بین الملل کمونیست مبارزه برای نیازهای ملموس پرولتاریا را به پیش می‌نهد. مبارزه برای یک سیستم از خواست‌هایی که در تمامیت خود قدرت بورژوازی را متلاشی می‌کند، پرولتاریا را سازمان می‌دهد، مبین مرحله‌ی از مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاری بوده، و هر یک از این خواست‌ها خود بیان نیاز وسیع‌ترین توده هاست، ولو اینکه خود توده‌ها هنوز آگاهانه طرفدار دیکتاتوری پرولتاری نباشند..."

این برنامه با انحطاط دولت شوروی و استالینیزه شدن کمینترن به کنار گذاشته شد. نظریه برنامه انتقالی در تداوم مارکسیزم انقلابی بوده و هیچ ارتباطی به برنامه «حداقل» و «حداکثر» استالینیست‌ها ندارد. این دو را نمی‌توان یکی شمرد.

چهارم، انترناسیونالیزم

استالینیزم از «انترناسیونالیزم» یک اصل تجریدی و اخلاقی ساخت. یکی از فجایع تز «سوسیالیزم در یک کشور» جلوگیری از امر مبارزه جهانی در راستای تحقق سوسیالیزم بود. این تنوری به کلیه احزاب «برادر» دستور داد که امر گسترش انقلاب در کشور خود را فراموش کرده و عمدتاً به دفاع از شوروی به پردازند. در صورتی که از دیدگاه بلشویزم (و بعداً تروتسکیزم)، «انترناسیونالیزم» یک ضرورت انقلابی بود. مبارزه علیه سرمایه داری در یک کشور نمی‌توانست از مبارزه علیه امپریالیزم جدا باشد. همانطور مبارزه در راستای حزب انقلابی در سطح ملی نمی‌توانست جدا از ساختن یک حزب انقلابی بین المللی باشد.

دو بینش استالینیزم و تروتسکیزم در این مورد نیز تفاوت کیفی ای با هم داشتند. یکی دانستن آن نادیده گرفتن عملکرد ضدانقلابی استالینیزم در چند دهه گذشته در سطح جهانی است.

انحراف های سازمان های تروتسکیستی

گرچه نظریات تروتسکیزم در تداوم نظریات انقلابی قرن اخیر تکامل یافت، اما به علت انزوای جنبش تروتسکیستی در سطح بین المللی، برخی از طرفداران و سازمان های تروتسکیستی خود دچار انحرافات شدند. البته تبلیغات بنگاه های دروغ پردازی مسکو و پکن علیه تروتسکیزم نیز در انزوا نظریات تروتسکیستی سال ها در میان پیشروی کارگری کمک رساند.

گرچه امروز سازمان های تروتسکیستی عموماً، در اروپا و آمریکا در صف مقدم جنبش های کارگری، زنان، دانشجویی و ضدراسیستی قرار گرفته اند، اما برخی از آنها دچار انحراف هایی شده اند. برخی از آنها از اصول پایه ای مارکسیستی جدا شده و دچار انحراف های فرصت طلبانه، فرقه گرایانه، دنباله روانه از جریان های خرده بورژوازی شده اند. حساب این جریان هایی که به نام «تروتسکیزم» عمل می کنند را بایستی از سوسیالیست های انقلابی که در درون جنبش کارگری قرار گرفته اند، جدا کرد. در دوره مارکس نیز افرادی خود را «مارکسیست» می دانستند، که کوچکترین نزدیکی به عملکرد مارکسیست ها (از جمله خود مارکس) نداشتند.

در اروپا و آمریکا برخی از گرایش های تروتسکیستی، متکی بر تئوری های لنین و تروتسکی در اواخر قرن، همواره دچار لغزش شده و در جنگ بین امپریالیزم و یک رژیم ارتجاعی (مانند خمینی یا صدام) به نوعی در جبهه دوم قرار گرفته و می گیرند. این نمایانگر عدم وجود تکامل تئوریک در درون جنبش تروتسکیستی است. برخورد های دگماتیک و خشک، آنها را گاهی در صف غیرکمونیست ها قرار می دهد. از سوی دیگر جریان هایی نیز وجود دارند که متکی به نظریات مارکسیزم انقلابی بوده اند. امروزه این جریان ها که خصوصیات انقلابی را از مارکسیزم به ارث برده،

در درون جنبش کارگری اعتبار کسب کرده، و به مبارزات خود در راستای تشکیل یک حزب پیشتاز انقلابی جهانی ادامه داده و می دهند.^۶

تجربه انقلاب ایران همچنین نشان داد که بخشی از تروتسکیست ها^۷، متکی بر درک اشتباه از مفهوم «ناسیونال بورژوازی»، همواره نسبت به رژیم سرمایه داری آخوندی توهم داشتند. اما بخشی دیگر^۸ همواره به مواضع انقلابی وفادار ماندند.

وجود اینگونه تناقض ها در درون جنبش تروتسکیستی، نشان دهنده این است که سوسیالیسم انقلابی (مارکسیزم انقلابی) تنها محدود به دسترسی به برخی از نظریات احياناً «صحیح» نیست. گرایش سوسیالیسم انقلابی قبل از هر چیز بایستی در عمل مبارزاتی همراه با پیشروی کارگری در پیوند تنگاتنگ باشد، وگرنه شایسته چنین نامی نیست. حتی با بهترین برنامه ها و تئوری ها. تئوری هایی که در عمل در درون جنبش کارگری آزمایش نشوند، ارزشی ندارند. انحراف های برخی از جریان های تروتسکیستی با وجود داشتن تئوری لازم، در این است که: اول، تئوری های انقلابی را خود اجراء نمی کنند. دوم، نظریات را در عمل در درون جنبش کارگری آزمایش نمی کنند. سوم، روش «میان بُر زدن» را اتخاذ کرده و عموماً جهت گیری کارگری را رها کرده و به جلب جریان های خرده بورژوا می پردازند.

اما این انحراف ها را نمی توان هم وزن خیانت های نظری و عملی استالینیزم شمرد. انحراف های سازمان های تروتسکیستی از مرز طبقاتی نگذشته اند.

کارگر سوسیالیست ۴۳، اردیبهشت ۱۳۷۶

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

^۶ - برای نمونه گرایش تروتسکیستی «مبارزه کارگری» Lutte Ouvriere در فرانسه از چنین جایگاهی برخوردار است. البته گرایش های دیگری نیز وجود دارند.

^۷ - حزب کارگران انقلابی، حول نشریه «کارگر» به سردبیری بابک زهرایی.

^۸ - «حزب کارگران سوسیالیست» حول نشریات «چه باید کرد» و «کارگران سوسیالیست»

و همچنین جناح «انترناسیونال» در «حزب وحدت کارگران».